

پیشرفت ایران؛ گذشته، حال، آینده

سی‌ام و سی و یکم اردیبهشت ماه ۱۳۹۴

موانع شکل‌گیری احزاب سیاسی ایران با تأکید بر ویژگی‌های تاریخی کشور

آرش طاوسی^۱

اسفندیار دویران

چکیده

یکی از عوامل عمده‌ی شکل‌گیری احزاب در جوامع اروپایی، وجود جامعه‌ی مدنی نیرومند و مشارکت اجتماعی بالا از طرف مردم بوده است که منجر به کنترل و نظارت و در نتیجه تحدید قدرت حکومت دولت مرکزی و جلوگیری از تشکیل دولت خودکامه شده است. فقدان این شرایط، عدم تحقق حزب در ایران را باعث گردیده است. از دلایل دیگر تمرکز قدرت در دست دولت به واسطه‌ی در اختیار داشتن تمامی منابع از جمله حق مالکیت زمین و دارایی مردم و در عصر کنونی درآمدهای ناشی از فروش منابع طبیعی (نفت) که رانت گسترده-ای برای دولت به همراه داشته و با کمک آن، گروه‌های اجتماعی مخالف و نخبگان جامعه را که در کشور ما (برخلاف کشورهای اروپایی که نخبگان مستقل از دولت هستند) با خود همراه و مجال ایجاد گروه‌های متشکل سیاسی را کم‌رنگ ساخته است. هدف مقاله حاضر پاسخ به این سؤال است که چرا و چگونه احزاب سیاسی در اروپا شکل گرفته‌اند، اما در ایران این اتفاق رخ نداده است؟ جوامع اروپایی چه ویژگی‌های متمایزی نسبت به جامعه‌ی ایران داشته‌اند و این ویژگی‌ها چگونه به شکل‌گیری و قدرتمند شدن احزاب کمک کرده‌اند و فقدان آنان چه تأثیری بر کشور ما داشته است؟ پاسخ به این پرسش‌ها با نگاهی تاریخی به جامعه‌ی اروپا و ایران با استفاده از نظری‌های توسعه و نوسازی، استبداد ایرانی و دولت رانتیر انجام گرفته است.

واژه‌های کلیدی: احزاب، استبداد ایرانی، دولت رانتیر، جامعه‌ی مدنی

مقدمه

احزاب سیاسی یکی از عمده‌ترین دستاوردها و جریان‌ات تکاملی در عرصه‌ی حیات سیاسی انسان‌ها به ویژه طی قرون نوزدهم و بیستم بشمار می‌روند. احزاب سیاسی در واقع از ابداعات و ابتکارات نظام‌های سیاسی مدرن محسوب می‌گردند. ابداعی که بیش از هر پدیده‌ی دیگر، هم در خدمت نظام‌های سیاسی لیبرال و دموکراتیک قرار گرفته و موجب افزایش کارایی و سودمندی آن‌ها شده است و هم در خدمت انواع بیشماری از نظام‌های سیاسی دیکتاتوری و غیر دموکراتیک. بدین ترتیب، احزاب سیاسی برای جوامع مدرن ضروری بشمار می‌روند، زیرا عمده‌ترین نهاد برای برخورد با تضادهای موجود در این جوامع به حساب می‌آیند در نتیجه، احزاب سیاسی دارای دو جنبه هستند: از یک سو به مشروعیت بخشیدن تضادها کمک کرده و جایگاه آنها را در

پیشرفت ایران؛ گذشته، حال، آینده

سی‌ام‌وسی‌ویکم اردیبهشت ماه ۱۳۹۴

مناقشه عمومی مشخص می‌سازد و از سوی دیگر ابزاری هستند برای کاهش تضادها و در موارد حادث‌تر سرکوب و دفع آن‌ها. (نوذری: ۵۵)

احزاب سیاسی در جوامع غربی به واسطه‌ی نقش و کارکرد برجسته آن‌ها در نظام‌های سیاسی قابل تشخیص و نمایان است. اساساً می‌توان گفت، در این جوامع حزب سیاسی از نوع مدرن آن به خوبی شکل گرفته است، اما در برخی جوامع و به خصوص جوامع شرقی این پدیده که وجهی از جامعه‌ی دموکراتیک را نشان می‌دهد، شکل نگرفته و اگر هم ایجاد شده به صورت نیم‌بند و ضعیف که با شرایط ناپایدار نظام سیاسی آن کشورها مدام دست‌خوش تغییر هستند. یکی از زوایای مهم نگرستن به علل این موضوع، نگاه تاریخی در خصوص چگونگی شکل‌گیری و فراهم بودن مقدمات اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی کشورهای مختلف در ایجاد احزاب واقعی می‌باشد. پدیده‌ی تشکیل و تکوین احزاب سیاسی به سبک نوین در ایران معاصر پدیده‌ای شایان توجه و نیازمند بررسی و کالبد شکافی عمیق در ابعاد خواستگاه، ساختار، ماهیت، کارکرد ویژه‌های آن می‌باشد و آن‌چه در این میان بسیار حائز اهمیت می‌باشد، عدم توفیق شایسته‌ی فعالیت‌های حزبی و احزاب سیاسی در ایران است که در قالب عدم ثبات، عدم پایایی و پایداری، و روکود فرهنگ سیاسی فعالیت‌های حزبی تجلی پیدا کرده تا جایی که به اعتقاد بسیاری از محققان علوم اجتماعی و علوم سیاسی، احزاب سیاسی در ایران هیچ‌گاه نتوانسته‌اند کارویژه‌ی بنیادین خود را که با مشارکت دادن مدام در امور سیاسی و تولید فرهنگ جامعه‌پذیری سیاسی است، ایفا نمایند و به دلیل خاستگاه و ماهیت قومی طایفه‌ای و بعضاً وابستگی فامیلی به دولت‌های وقت عمر کوتاه و ناپایدار داشته‌اند. کشور ایران نیز می‌تواند در جرگه‌ی کشورهای شرقی فاقد احزاب کارا و پایدار جای گیرد که این موضوع می‌طلبد با نگاهی در گذر تاریخ به چگونگی کم و کیف شرایط ایجاد احزاب در کشور پردازیم. تاریخی که با فراز و نشیب خود به خصوص با نوسانات بسیار بالا در جامعه‌ی ایران چگونگی عدم شکل‌گیری یا تضعیف احزاب را روایت می‌کند. احزابی که اگر مجالی برای ایجاد و تداوم در ساختار نظام سیاسی می‌یافتند چه بسا خیلی زودتر ما را به سمت جامعه‌ی دموکراتیک رهنمود و از مواهب سیاسی، اقتصادی و فرهنگی برخوردار می‌ساختند. اصلی‌ترین مقدمه و پیش‌زمینه‌ی شکل‌گیری احزاب در کشورهای برخوردار از این پدیده‌ی اجتماعی - سیاسی جامعه‌ی مدنی نیرومند است. این موضوع را می‌توان به روشنی در جوامع اروپایی روئت کرد، اما در جامعه‌ی ایران فقدان آن به خوبی آشکار است. سؤالی که می‌توان مطرح کرد این است که چرا در جوامع غربی و به خصوص اروپایی، جامعه‌ی مدنی قدرتمند و به دنبال آن احزاب سیاسی شکل گرفته‌اند اما در ایران این اتفاق رخ نداده است؟ تفاوت‌های تاریخی جوامع غربی و ایران چگونه است؟ و این‌که ویژگی‌های مؤثر جامعه‌ی ایران در عدم شکل‌گیری جامعه‌ی مدنی و به دنبال آن احزاب سیاسی چیست؟

پیشرفت ایران؛ گذشته، حال، آینده

سی ام و سی و یکم اردیبهشت ماه ۱۳۹۴

تعریف حزب سیاسی

احزاب سیاسی در معنای جدید خود دارای سابقه‌ی طولانی نیستند و پیشینه‌ی آن‌ها به کم‌تر از دو سده پیشتر می‌رسد. بنابراین، در تعریف احزاب سیاسی نباید در جست و جوی پدیده‌ها یا شاخصه‌هایی باشیم که بسیار پیش‌تر از تاریخ بودند؛ چنان‌که، برخی معتقدند سابقه‌ی احزاب به صدها سال قبل بر می‌گردد. شاخصه‌ها و عناصر احزاب جدید به قرار زیر است:

اول آن‌که، از طریق انتخابات و مبارزات پارلمانی قدرت سیاسی را به دست آورند، مبارزه مسالمت‌آمیز را برای کسب کرسی‌های بیش‌تر و تشکیل حکومت گسترش دهند، به ایجاد نظم و ارتباط در اعضا از طریق رأی‌گیری و محافل ویژه‌ی حزبی اقدام نمایند و دارای سلسله مراتبی باشند که حافظ انسجام و هماهنگی حزب باشند. دوم آن‌که داری جهان‌بینی، ایدئولوژی، شعار، فلسفه‌ی سیاسی، جهت‌گیری طبقاتی، استراتژی و تاکتیک مبارزه باشد. سوم آن‌که، تلاش کنند تا قدرت سیاسی را مستقیماً در دست گرفته یا در آن شریک شوند تا در پرتو آن بتوانند به اهداف مادی و غیرمادی خود دست یابند.

بعضی از محققان نظیر لاپالومبارا و واینز سعی کرده‌اند به‌جای تعریف از طریق شناسایی و برشمردن عوامل حزب، این پدیده‌ی اجتماعی را مشخص کنند. بر این اساس، آن‌ها حزب را دارای ویژگی‌های ذیل می‌دانند:

- ۱- دارای سازمان‌های پایدار و مرکزی و رهبری‌کننده است، یعنی تشکیلات حزب با مردن رهبران و بنیانگذاران حزب از هم نپاشد.

- ۲- دارای سازمان‌های محلی پایدار هستند که با سازمان مرکزی حزب پیوند همیشگی دارند.

- ۳- رهبری مرکزی و محلی حزب باید مصمم باشند که قدرت سیاسی را در پهنه‌ی کشور، خواه به تنهایی یا به یاری احزاب دیگر به دست گیرند و آنها را رهبری و اداره کنند و نباید تنها به اعمال نفوذ بر قدرت‌های سیاسی حاکم بسنده کنند.

- ۴- و در آخر این‌که، از پشتیبانی توده‌ی مردم برخوردار باشند.

با عنایت به شاخصه‌هایی که برای احزاب سیاسی بر شمردیم می‌توان حزب سیاسی را این‌گونه تعریف کرد؛ حزب به گروهی از افراد اطلاق می‌شود که بر اساس اصول و هدف‌های مشترک در سازمانی متشکل شده و برای رسیده به هدف‌ها و اجرای اصول مورد نظر در کسب قدرت از راه‌های قانونی و مجاز هستند (ضابط پور، ۱۳۸۰: ۲۲۰).

موریس دوورژه در ارتباط با اهداف سیاسی می‌نویسد؛ «هدف مستقیم احزاب سیاسی فتح قدرت یا شرکت در اجرای آن است. احزاب سیاسی در پی آن هستند تا کرسی‌های انتخابات را به چنگ آورند، دارای نمایندگان و وزیران شوند و حکومت را به دست گیرند (دورژه، ۱۳۶۹: ۴۲۵).

پیشرفت ایران؛ گذشته، حال، آینده

سی ام وی وی کم اردیبهشت ماه ۱۳۹۴

کارکردهای نظری احزاب

احزاب سیاسی کارکردهایی را در زندگی اجتماعی بر عهده دارند که در تحقق دموکراسی، حاکمیت ملی نقش حیاتی ایفا می کنند. درباره کارکرد وظایف احزاب دیدگاه‌های مختلفی ارائه شده است که در این جا به مهم ترین آن‌ها اشاره می کنیم.

۱. احزاب سیاسی راهکارها، ابزار و مکانیسم هستند که حکام و رهبران به مدد آن نفوذ خود را در جامعه اعمال کرده و تلاش می کنند تا از طریق احزاب مردم را وادار سازند تا سیاست‌ها، برنامه‌ها و اهداف آنان را بپذیرند. در عین حال، می توانند به مثابه ابزاری برای اعمال نفوذ در دست جامعه (یا حداقل در دست فعال ترین بخش آن) باشند (نوذری، ۱۳۸۱: ۸۵ و ۸۶).

۲- در سطح نظام سیاسی، نقش احزاب به گونه‌ای ابزاری تر و عملی تر صورت می گیرد، زیرا احزاب در این سطح نمونه‌ای اعلا‌ی نهادهایی به شمار می روند که جامعه از طریق (در قالب عضویت، نمایندگی، ...) هم خود را عرضه می دارد و هم به مشارکت در فعالیت‌های سیاسی و حضور در عرصه‌ی حیات سیاسی فراخوانده می شود.

۳- در سطح زندگی سیاسی روزمره، احزاب نقش عمده‌ای در جذب نیروهای جدید ایفا می کنند احزاب باعث تشویق و ترغیب زنان و مردان برای حضور در صحنه‌ی سیاسی و مشارکت فعال در حیات اجتماعی و سیاسی می گردند.

۴- احزاب سیاسی از طریق گردآوردن یا تجمع منافع مستقل گروه‌های ذینفع در چارچوب سازمانی وسیع تر به کاهش یا تخفیف تضادهای گروه‌های ذینفع کمک می کنند (همان، ۸۸).

۵- معرفی کاندیدا (نامزدها): عموم مردم که قسمت زیادی از اوقات خود را صرف امور زندگی می کنند، معمولاً فرصت و همچنین تخصص کافی برای بررسی و شناخت افراد لایق برای تصدی مقام‌های سیاسی ندارند، به علاوه اگر قرار باشد که هرکس خود به دنبال شناخت و معرفی کاندیدای مورد نظر برود، جامعه‌ی سیاسی دچار بی‌نظمی و آشفتگی می شود از این رو احزاب با مداخله در این امر و معرفی کاندیداهای لازم، روند تعیین کاندیداها را منظم کرده و مشکل را حل می کنند (ضابط پور، ۱۳۸۰: ۲۲۱).

۶- ادغام در نظام سیاسی: احزاب سیاسی به موازات گردآوردن گروه‌های ذینفع تلاش می کنند تا گروه‌هایی را که تا پیش از این کنار گذاشته شده بودند، وارد نظام سیاسی سازند. غالباً احزاب به منظور افزایش قدرت خود برای کسب آراء در جریان مبارزات انتخاباتی از حضور گروه‌های جدید استقبال می کنند، وحتی در برنامه‌های حزبی خود، جایی برای آن‌ها در نظر می گیرند. این امر سبب می شود تا گروه‌های مذکور هم به لحاظ عملی و هم به لحاظ روانی به حمایت از کل نظام سیاسی برخیزند (همان، ۸۸ و ۸۹).

پیشرفت ایران؛ گذشته، حال، آینده

سی‌ام‌وسی و یکم اردیبهشت ماه ۱۳۹۴

۷-خوب‌پذیری اجتماعی و جامعه‌پذیری سیاسی: احزاب به موازات ادغام ساختن گروه‌ها در نظام سیاسی و در جامعه، نحوه‌ی مشارکت در بازی سیاسی را نیز به اعضای خود آموزش می‌دهند به عبارت دیگر، یکی از نقش‌ها و کارکردهای مهم احزاب سیاسی، آموزش دادن به اعضای خود درباره‌ی نحوه‌ی مشارکت در فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی است تا از این طریق آنان را به سرنوشت جامعه‌ی خود علاقمند ساخته و میزان خوب‌پذیری سیاسی آنان را افزایش دهند.

۸- بسیج رأی‌دهندگان: یکی از بارزترین کارکردهای احزاب سیاسی تشویق مردم به رأی دادن است. در جریان مبارزات انتخاباتی، احزاب از طریق تبلیغات و ابزار مختلف تلاش می‌کنند تا مردم را به پای صندوق‌های رأی‌گیری بکشانند. بدون این تبلیغات شاید بسیاری از شهروندان اصلاً توجهی به قضیه‌ی انتخابات از خود نشان ندهند. درحالی‌که، تبلیغات حزبی می‌تواند در این زمینه بسیار مفید و موثر واقع گردد، این امر به نوبه خود باعث افزایش کارایی و مشروعیت نظام سیاسی خواهد شد (نوذری، ۸۹ و ۹۰).

۹. ایجاد محیطی مسالمت‌آمیز جهت حل و فصل اختلافات: احزاب به علت عمل کردن در چارچوب قانون، زمینه‌ی رقابت سالم و آرامی را برای کسب قدرت فراهم می‌آورند (ضابط پور، ۲۲۲).

مبانی نظری

احزاب سیاسی در صورت فراهم بودن شرایط ویژه و مناسب فرهنگی، اجتماعی و سیاسی پدید می‌آیند. به عبارتی، جامعه‌ی مدنی باید به میزانی از رشد و پیچیدگی رسیده باشد تا زمینه‌ی پیدایش حزب به عنوان نماینده‌ی منافع و علایق گوناگون فراهم شود (فاضلی و همکاران، ۱۳۸۸: ۱۳۶).

نظریه‌ی توسعه و نوسازی

پیدایش حزب سیاسی مؤید این است که جامعه به مرحله‌ای از تکامل و رشد خود رسیده است که سیاست‌گری و رهبری سیاسی آن نمی‌تواند به عده‌ی معدودی افراد بی‌علاقه و بی‌تفاوت به احساسات و عقاید مردم محدود باشد. به نظر اورت لد، سه دگرگونی در سده‌های ۱۷ و ۱۸ در اروپای غربی رخ داد که می‌توان آن‌ها را سرچشمه‌ی احزاب سیاسی دانست وی به این دگرگونی‌ها لقب انقلاب داده است.

۱-مخالفت توده با ادامه امتیازهای طبقاتی

۲-پیشرفت‌های صنعتی

۳-پیشرفت‌های علمی و تکنولوژی.

پیشرفت‌های علمی و صنعتی، سبب ظهور طبقه‌ای جدید شد که می‌توان آن را طبقه‌ی متوسط نامید. پافشاری این طبقه برای کسب برابری با اشراف و شرکت در امور سیاسی، باعث پیدایش حزب سیاسی گشت (سالمی، ۱۳۸۶: ۴۵).

پیشرفت ایران؛ گذشته، حال، آینده

سی‌ام‌وسی ویکم اردیبهشت ماه ۱۳۹۴

متغیر کلیدی موثر بر توسعه، «تمرکز و اتکای انحصاری دولت بر منبع نفت» (دولت تحصیلدار) است. دولت تحصیلدار از جمله مقولاتی است که در قلمرو اقتصاد - سیاسی قابل بحث و بررسی است. مقصود از دولت تحصیلدار (رانتیر)، دولتی است که مقادیر قابل توجهی از رانت‌های خارجی را به شکل منظم دریافت می‌کند. به این ترتیب بیشتر کشورهای تولید کننده نفت را می‌توان دولت تحصیلدار نامید. از جمله نظریه‌پردازانی که از این مفهوم برای تحلیل دولت ایران استفاده می‌کند، خانم تدا اسکاچپول است. او می‌نویسد: «در دوره پهلوی، دولت به طور فزاینده به درآمدهای حاصل از صدور نفت و گاز وابسته شده و در قالب یک «دولت تحصیلدار» در عرصه‌ی سیاسی و اقتصادی ظاهر گردید و در دلارهای نفتی غرق شد و به نظام اقتصادی سرمایه‌داری جهانی پیوست. به اعتقاد وی درآمدهای نفتی، دولت‌های تحصیلدار را قادر می‌سازد تا از طریق پایین نگه داشتن مالیات‌ها، تأمین منافع برای حامی پروری، ممانعت از شکل‌گیری گروه‌های اجتماعی و سیاسی مستقل و نیز تدارک گسترده ابزار سرکوب، فشارهای مردم‌سالارانه و آزادی را دفع کنند (عبداللهی و راد، ۱۳۸۸: ۳۵). به این ترتیب، با ملاحظه‌ی کارهای نظری متخصصان و نظریه‌پردازان حوزه‌ی سیاسی، اجمالاً این استنتاج نظری حاصل می‌شود که در منطقه نفت‌خیز خاورمیانه - و از آن جمله ایران - مسئله نفت و به تبع آن، دولت نفتی و تحصیلدار (رانتیر)، متغیرهای اصلی و تعیین کننده در فرایند توسعه‌ی سیاسی این قبیل جوامع محسوب می‌شوند. به این معنا که وقتی دولت با اتکا به درآمدهای سرشار نفت، خصلت تحصیلدار پیدا کرده و مستقل و بی‌نیاز از مالیات مردم می‌گردد، به تدریج آثار و نشانه‌های تمرکز قدرت در آن هویدا می‌شود و چنین دولتی خواه ناخواه، مسیر استبداد و اقتدارگرایی را پیش می‌گیرد و به مرور، عرصه را بر شکل‌گیری، فعالیت و نشو و نمای سازمان‌های جامعه‌ی مدنی تنگ‌تر می‌کند. بدیهی است با اقدام سرکوبگرانه، دولت را نیز در راستای یکسان‌سازی، بهنجارسازی و تسطیح اجتماعی، عمده تمایزات سیاسی و اجتماعی از میان برداشته می‌شود و نهایتاً بنیان جامعه‌ی مدنی و شبکه‌های اجتماعی به شدت تضعیف می‌گردد. بالطبع در چنین اوضاعی دیگر نمی‌توان انتظار داشت توسعه سیاسی مجال بالندگی و استقرار داشته باشد، چراکه، پیدایش و گسترش مظاهر توسعه‌ی سیاسی، مستلزم وجود جامعه‌ی مدنی قوی و دموکراتیک است (عبداللهی، ۱۳۸۸: ۳۵-۳۶).

نظریه‌ی دیگری که می‌توان از آن بهره گرفت، نظریه‌ی استبداد ایرانی است. این دیدگاه بافت تاریخی نظام‌های سیاسی ایران را نشان می‌دهد.

نظریه استبداد ایرانی

در طول تاریخ ایران دارای دولت و جامعه‌ای خودکامه، فاقد دولت، طبقات اجتماعی، قانون، سیاست و... مشابه نمونه‌هایی بوده است. این نظام حکومت خودکامه بر انحصار حقوق مالکیت در دست دولت و قدرت دیوانی و

پیشرفت ایران؛ گذشته، حال، آینده

سی‌ام‌وسی ویکم اردیبهشت ماه ۱۳۹۴

نظام متراکم - هرچند نه لزوماً متمرکز - حاصل از آن پایه می‌گرفت. نشانی از حقوق مالکیت ارضی وجود نداشت، تنها امتیازاتی مطرح بود که دولت به افراد (و به به طوایف و عشایر) می‌بخشید و هر زمان می‌خواست از آن‌ها را پس می‌گرفت. دولت مالکیت بخش‌های بزرگی از زمین‌های کشاورزی را در دست داشت. البته میزان آن در گذر ایام تغییر می‌کرد. بخش اعظم بقیه‌ی زمین‌ها را نیز به افرادی واگذار می‌کرد که معمولاً جزو خاندان سلطنتی، کارمندان دولت، و دیگر بزرگان بودند (کاتوزیان، ۱۳۷۷: ۱۷). در اروپا، دولت کمابیش وابسته به منافع طبقات اجتماعی و کمابیش نماینده‌ی این منافع بود. هر چه یک طبقه‌ی اجتماعی جایگاه بالاتری داشت، دولت بدان وابسته‌تر بود و منافع آن را بیش‌تر نمایندگی می‌کرد. برعکس، در ایران عموماً طبقات اجتماعی به دولت وابسته بودند و هر چه جایگاه اجتماعی یک طبقه بالاتر بود، وابستگی آن به دولت نیز شدت بیشتری داشت (همان؛ ۱۶).

حکومت‌های مطلقه‌ی اروپایی و حکومت خودکامه‌ی ایرانی

یکی از پیش‌نیازهای گسترش و نهادینه شدن دموکراسی و جامعه‌ی مدنی در اروپا، شکل‌گیری نهاد اشرافیت و دیرپایی آن نظام اجتماعی (عموماً) و کارکرد سیاسی آن (خصوصاً) بوده است (قاسمی: ۱۱۵). یکی از علل بی‌ثباتی اشرافیت، عدم احترام به مالکین بود، زیرا مالکین در این مرز و بوم از متزلزل‌ترین مفاهیم است. ما هرگز شاهد رشد اقتصادی ایران به صورت جدی و مداوم نبوده‌ایم. در کشورهایی که به اقتصاد پیشرفته رسیدند از مقدس‌ترین و غیر قابل تعرض‌ترین واژه‌های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی است. چون قدرت اقتصادی یکی از ابزارهای تهدیدکننده‌ی قدرت سیاسی است، اشرافیت ایران نه تنها از پایگاه اقتصادی خود بلکه از جان خود نیز می‌توانست دفاع کند، در نتیجه برای حفظ قدرت به پست‌ترین اقدامات دست زد» بنابراین، وجود یک ساخت سیاسی اقتدارگرا و تمامیت‌خواه از یک سو و به تبع آن تزلزل نهاد مالکیت و سوء استفاده حاکمان از سوی دیگر، دست به دست هم داده مجال رشد اشرافیت را که بعدها بتواند ساخت متصلب را مهار نموده و به تبع آن نهاد مالکیت را استقلال بخشد از جامعه ایران می‌گیرد (قاسمی؛ ۱۱۶). دولت‌های اروپایی همواره پایه در حقوق داشته‌اند. هر چند که این حقوق دامنه‌ای محدود داشته یا بر اساس معیارهای نو، قانونی ناعادلانه بوده است. حتی در دوره نسبتاً کوتاه، حاکمیت حکومت‌های مطلقه یا دسپوتیک (خدایگانی) حقوق نامحدود نبود یا به عبارت دیگر تنها بسته به قدرت فیزیکی خود محدود نمی‌شدند. دولت مطلقه به مراتب قدرتمندتر از هر دولت اروپایی در سده‌های میانی بود. با این حال، تابع محدودیت‌های معینی بود، قدرت دولت مطلق بود ولی خودکامه نبود (کاتوزیان، ۱۳۸۰: ۱۱۲).

حکومت مطلقه در اروپا پذیرنده‌ی تاریخ نسبتاً زودگذری بود و در مجموع تنها چهار سده بر اروپا سیطره داشت. تفاوت قاطعی که میان دولت‌های مطلقه و دولت‌های خودکامه هست دو جنبه دارد: یکی حقوقی و

پیشرفت ایران؛ گذشته، حال، آینده

سی‌ام‌وسی ویکم اردیبهشت ماه ۱۳۹۴

دیگری جامعه‌شناختی. حتی در اوج دوران حاکمیت حکومت‌های مطلقه هم هر چند پادشاه و دولت «در» قانونگذاری، اختیار مطلق داشتند» ولی «در اعمال بی‌قانونی، قدرت مطلق نداشتند». با این جنبه‌ی حقوقی، دولت مطلقه یک ویژگی جامعه‌شناختی اساسی نیز همراه بود. یعنی این واقعیت که طبقات اجتماعی مستقل از دولت بودند و این دولت بود که موجودیتش در گرو رضایت و همکاری طبقات بود. این وضع از آن رو امکان پذیر بود که در زمینه‌ی مالکیت، حقوق مستقل و غیر قابل سلبی به نحوی که حتی در چند سده حکمروایی فرمانروایان مطلقه، دولت نه حق مالکیت زمین را در انحصار خود داشت و نه می‌توانست دارایی خصوصی افراد اعم از زمین یا سرمایه آنان را مصادره یا چپاول کند (همان، ۱۱۳). اما در ایران وضع به گونه‌ای دیگر بود. هیچ‌گونه قانونی به معنای موازین و اصول اساسی که اعمال قدرت دولت را محدود و آن را به طور کلی پیش‌بینی سازد وجود نداشت. در جایی که حقی قانونی هم نیست مفهوم قانون هجو و زائد می‌شود و هر چند ممکن است مجموعه‌ای از قواعد و مقررات عمومی وجود داشته باشد ولی هر آن این امکان هست که به شکلی غیر قابل پیش‌بینی و بدون رعایت هر گونه آیین جا افتاده‌ای تغییری در آن به وجود آید. این در واقع همان معنای لفظی استبداد یا حکومت خودکامه است (همان، ۱۱۵). بدین ترتیب، در ایران هیچ‌گونه قانون یا سنت بنیادین غیرقابل نقضی که جان، مال و کار افراد را به شکل معقولی امن و پیش‌بینی سازد وجود نداشت (همان، ۱۱۶). رابطه‌ی مالکیت و دولت در ایران از این نظر اهمیت دارد که دولت‌های ایرانی نتوانستند یا (نخواستند) نهاد مالکیت را در جامعه رسمیت داده و تثبیت نمایند، از طریق آن بتوان به ایجاد زمینه‌های لازم جهت شکل‌گیری جامعه‌ی مدنی مبادرت کرد. دلیل این امر وجود هژمونی دولت و به انحناء مختلف حفظ آن است. در راستای این مدعا به چند نظر استناد می‌گردد. واقعیت این است که در گذشته، جامعه‌ی ایران همیشه جامعه‌ی ضعیفی بوده است. دولت در ایران قوی‌تر از جامعه بوده است. در شرق در مقایسه با غرب دولت‌ها قوی و جامعه ضعیف بوده است و این‌که نیروهای اجتماعی چرا قدرت لازم را کسب نکرده‌اند و به صورت طبقات مستقل درنیامده‌اند، یکی از عوامل آن همین قدرت نامحدود دولت است که در فرهنگ سیاسی ایران بازتولید شده است (قاسمی، ۱۳۸۸: ۱۰۹). نظیر این اظهار نظر مبنی بر تقویت قدرت در برابر اقتدار جامعه‌ی نیروهای اجتماعی، از سوی اشرف این گونه آمده است:

«جامعه‌ی ایرانی میان شرایط دوگانه‌ی اقتدار و سلطه‌ی حکومت مرکزی از یک سو و نظام خودکامه شهپدیری متمرکز - و یا پاشیدگی آن که همراه با سلطه‌ی نظام ملوک‌الطوایفی و خانخانی یا نظام شهپدیری پراکنده بوده و در آن ملوک‌الطوایف یا شهپدران محلی خودکامه حکومت هستند - از سوی دیگر نوسان می‌کرده - جامعه‌ی ایران در گذشته عرصه‌ی تاخت و تاز دو نوع سلطه (مرکزی و محلی) بوده که در مقابل آن جامعه و نیروی

پیشرفت ایران؛ گذشته، حال، آینده

سی‌ام‌وسی ویکم اردیبهشت ماه ۱۳۹۴

اجتماعی به تمامی، مقهور و مغلوب گردیده است و از این رو موانعی در راه پیدایش طبقه‌ی مستقل و خود فرمان از جامعه (مالکان و اشراف) پدید آمد.

همایون کاتوزیان نیز بر این باور است که نظام حکومت خودکامه‌ی ایران، بر انحصار حقوق مالکیت در دست دولت و قدرت دیوانی و نظامی متراکم حاصل از آن پایه می‌رفت. یعنی یا نشانی از حقوق مالکیت فردی وجود نداشت یا برای عنوان مالکیت افراد هیچ‌گونه امنیت قراردادی لحاظ نشده است.

آبراهامیان نیز در این مورد می‌گوید؛ افرادی که مورد بی‌مهری سلطان واقع می‌شوند یا معدوم می‌گشتند، اموالشان به سلطان می‌رسید و حق سلب حیات در هر حال فقط در اختیار او بوده است. اما وی می‌توانست این حق را به کارگزاران یا نواب خود واگذار کند. در اسناد فوق یک نقطه‌ی اشتراک وجود دارد و آن ضعف جامعه و نیروهای اجتماعی از یک سو و قدرت مطلقه و نامحدود حاکمان (خواه حاکمان مرکزی یا محلی) از سوی دیگران است (قاسمی، ۱۱۱).

حکومت خودکامه و حزب

حزب به مفهوم جمعیتی سیاسی، در ایران همچون بسیاری از جوامع سابقه‌ای طولانی و تاریخی دارد. این تجمع‌های سیاسی، گاه مانند سرداران و فدائیان اسماعیلی جنبه‌ای نظامی داشته و به صورت یک حزب یا تشکل سیاسی نظامی فعالیت می‌کرده و گاه همچون اخوان‌الصفا سیاست را کنار اندیشه و اصلاح اخلاقی و فلسفی می‌ساخته و به شکل یک تشکل سیاسی - فرهنگی تبلور می‌یافته است. اما در واقع حزب سیاسی به شکل مشخص و در چهارچوب تعاریف مرسوم و کنونی از احزاب در ایران به ۱۰۰ سال نمی‌رسد و به دوره مشروطه یا کمی پیش از آن بر می‌گردد. بیداری شرق - از جمله کشورهای اسلامی از پس سال‌های خفتگی، حبود، انحطاط و عقب ماندگی توأم با استبداد و سکوت و بی‌عملی سیاسی، با موج جدید تهاجم استعماری غرب آغاز شد. در ایران از چند سده‌ی پیش تا اوایل عصر قاجار بین دو گروه عمده از نخبگان جامعه یعنی دولت یا سلطنت و علمای روحانی اصطکاکی نبود. در دوران قاجار جز روحانیون و برخی پیشه‌وران در شهرها، تنها گروه نخبگان غیر حکومتی و صاحبان قدرت و ثروت عبارت بودند از خوانین، مالکان و سران ایلات و طوایف که رابطه آنان با قدرت حاکم آمیزه از ستیز و تسلیم بود و به علت دور افتادگی، ضعف ارتباطات و درگیری با مسائل قومی و منطقه‌ای خاص خود، کمتر مجال حضور مشخص در صحنه‌ی سیاسی می‌یافتند. (مدیر شانه چی، ۱۳۷۵: ۲۵ و ۲۶). پس از پیروزی انقلاب مشروطیت، نخستین احزاب و گروه‌های سیاسی علنی رسماً وارد صحنه‌ی سیاسی کشور شدند و به فعالیت پرداختند. تحرکات خوبی و فعالیت‌های سیاسی تشکیلاتی در اواخر عصر قاجار ادامه یافت تا آن‌که، در پی ضعف و انحطاط قاجاریه تضعیف قدرت مرکزی رشد و گسترش قیام‌ها و بلواها در گوشه و کنار کشور، و به هم‌ریختن شیرازه‌ی امور، سرانجام در سوم اسفند ۱۲۹۹

پیشرفت ایران؛ گذشته، حال، آینده

سی‌ام‌وسی‌ویکم اردیبهشت‌ماه ۱۳۹۴

به کمک انگلیسی‌ها که در پی استقرار حکومت مرکزی مقتدری بودند، رضاخان میرپنج به قدرت رسید و پس از تحکیم پایه‌های اقتدار خویش قلع و قمع شخصیت‌ها و حرکت‌های مخالف در تهران و سایر نقاط در سال ۱۳۰۴ به سلطنت نشست پس از استقرار رضا شاه به تدریج بساط احزاب سیاسی مستقل برچیده شد و کشور عملاً با بازگشت به سلطنت مطلقه با رکود فعالیت‌های حزبی و سیاسی رو به رو شد (همان: ۴۴ و ۴۵).

تمام نمونه‌های غربی و شرقی نشان می‌دهد که تشکیل و پایداری، یا ناپایداری احزاب، رابطه‌ای مستقیم با نوع قدرت سیاسی حاکم در جامعه دارد. همان‌گونه که گفته شد، احزاب ابزار کسب قدرت سیاسی هستند اگر دولت وقت بتواند قدرت را در انحصار خود بگیرد و برای آن مشروعیت بسازد یا خود را زور بر جامعه تحمیل کند، احزاب واقعی، زمینه و دلیل وجودی پیدا نمی‌کنند. در چنین وضعیتی، قدرت حاکم، احزاب یا تشکلهای شبه حزبی خود را به وجود می‌آورد تا مستقیماً در خدمت نهاد قدرت وقت باشند و به موازات آن، اتحادیه‌های کارگری و سازمان‌های مدنی مورد نظر خود را نیز می‌سازد. مرور تاریخی فوق نشان می‌دهد که تشکیل و پایداری حزب، مستلزم وجود فضای باز سیاسی، آزادی مطبوعات، انتخابات واقعی و قوانینی است که حاکمیت را به چرخش قدرت، متعهد و ملتزم کند، و بر عکس، خودکامگی سیاسی مانع ماندگاری احزاب است (سالمی، ۱۳۸۶: ۴۸ و ۴۹).

جامعه‌ی مدنی در ایران

قدر مسلم این که وضعیت جامعه‌ی مدنی و مشارکت‌های مردمی در هر کشوری از فرایندهای تاریخی و ساختارهای اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی آن کشور تاثیر می‌پذیرد. کما این‌که در ایران، به رغم این‌که تاریخ این سرزمین محشون از انواع فعالیت‌های جمعی و مشارکتی در شکل سنتی آن بوده، مع‌هذا بنا به دلایل عدیده‌ی اجتماعی و فرهنگی مسئله مشارکت در فرم و محتوای جدیدش روند رو به رشد مستمر و انباشتی نداشته است خصوصاً با آغاز فرایند ادغام ایران در اقتصاد مسلط جهانی، توسعه‌ی برونزای کور شروع شد و در جریان آن دولت مقتدر مرکزی، مسئول ساماندهی توسعه تلقی گشت و در نتیجه، نهادهای مدنی یا شکل نگرفتند و یا تحت سیطره‌ی دولت باقی ماندند. این‌چنین بود که پس از سپری شدن دوره پُر تب و تاب انقلاب مشروطه و روی کار آمدن رضا شاه شرایط برای مشارکت اجتماعی تشکلهای مردمی داوطلبانه به کلی تغییر یافت. او نوعی نظام سیاسی اقتدارگرا را سامان داد که در آن، جایی برای نهادها و سازمان‌های مدنی وجود نداشت و به تبع آن توسعه سیاسی در مفهوم مشارکت و رقابت سیاسی نیز میسر نبود (عبداللهی، ۱۳۸۸: ۴۹).

در این گیر و دار به اعتقاد ما کلید اصلی را باید در ساختار دولت - ایلی ایران جست و جو کرد. میل شدید این نوع رژیم سیاسی به تمامیت‌خواهی باعث گردید نهاد مالکیت در انحصار دولت قرار گیرد و به طبع آن نهاد اشرافیت - که با نهاد مالکیت پیوند عمیق داشته نتواند قوام بگیرد تا در نبود این نهاد، دولت حاکم که خود را

پیشرفت ایران؛ گذشته، حال، آینده

سی‌ام‌وسی ویکم اردیبهشت ماه ۱۳۹۴

یکه‌تاز میدان دیده بر خود کامگی خود افزوده و توده‌ها را از حقوق اجتماعی به نفع خود محروم نماید. در کنار این وضعیّت و درست به خاطر همین مسئله (تمامیت خواصی، استبداد، جلوگیری از تثبیت نهاد اشرافیت و مالکیت) نوعی فلسفه‌ی سیاسی نزد حاکمان و حتی توده‌ها به رسمیت شناخته می‌شود که بر اساس آن حقوق فردی توده‌ها در بُعد قدرت دولت و حکومت قرار می‌گیرد. در واقع تعامل و در هم تنیدن فوق باعث می‌گردد که جامعه‌ی مدنی نتواند در ایران شکل بگیرد (قاسمی، ۱۳۸۸: ۱۰۴).

اکنون اگر جامعه‌ی مدنی را محصول تعامل کنش و ساختار بدانیم، همان‌طور که ابرامز می‌گوید؛ «یک واقعه یک لحظه شدن است آنجایی که کنش و ساختار با هم تلاقی می‌کند» آنگاه باید بگوییم که در اندیشه‌ی سیاسی دولت در ایران رابطه‌ی این دو بستگی به نگاهی دارد که به نوع انسان شده است. معمولاً چنین نگاهی جایگاه و نقش انسان را از نظر میزان و کیفیّت و نوع مداخله‌اش در ساختار (جامعه) معنی کرده است. به سخنی دیگر در عصر اندیشه سیاسی رابطه فرمانروا و فرما بر یا فرد و دولت از قبل تعریف گردیده و چارچوب مشارکت و نقش افراد در عرصه ساختار مشخص است. اکنون به توضیح این مطلب می‌پردازیم با رجعت به تاریخ گذشته ایران می‌بینیم که این نگاه به انسان جنبه‌ی قیومیت دارد، مثلاً این اصل؛ «که شاه سایه‌ی خداست» تلویحاً به ای امر اشاره دارد که در حالی که خداوند بر بشر الوهیت دارد، شاه در روی زمین نیز واجد این حق است و لذا افراد کشور در برابر او خلع اختیار و فاقد قدرت‌اند. در این نگاه (رابطه کنش و ساختار) انسان موجودی است ناتوان و نادان و درمانده لذا نیازمند کمک بوده و حتی با وجود بلوغ فکری باید توسط افرادی که این نقایص را ندارند رهبری و هدایت شوند. بنابراین، بحث قدرت و اقتدار در اینجا خود به خود مطرح می‌شود و از این رو حق اقتدار به افراد خاصی محدود می‌شود که یا از جانب سنت مشروعیت یافته یا از سوی منابع مذهبی و شرع تأیید گردند. بر این مبنا، در ساخت دولت ایران یا یک سلطان مصلح امور کشور را در دست داشته و با تکیه بر اقتدار خاندانی بر جامعه حکومت می‌کند یا یک حاکم از سوی یک نظام مذهبی مشروعیت خود را کسب کرده است. در مصادیق تاریخی که اکنون مورد استفاده قرار می‌گیرد چنین رابطه‌ای (ساخت و کنش) به وضوح آشکار است. بدین معنی که در یک فضای ساختاری که مالکیت در انحصار حکومت وقت است کنش گران با توجه به کلیه‌ی جوانب این ساختار طوری عمل می‌کنند که امکان کسب امتیاز و سود برای آنان فراهم گردد به معنی دیگر، آنان در برابر ساختی قرار گرفته‌اند که تمامیت‌خواهانه در صدد در انحصار گرفتن کلیه‌ی عرصه‌های حیات اجتماعی است و واکنش افراد در مقابل این وضعیّت هزینه‌های زیادی را می‌طلبد (همان، ۱۰۵). از این رو افراد (کنش گران) به ویژه در چنین جامعه‌ای چون حاضر به پرداخت و تحمّل چنین هزینه‌ای نبوده‌اند، ساخت مسلط می‌شود و پیامدهای ناخواسته‌ی این عدم پرداخت هزینه از یک سو و

پیشرفت ایران؛ گذشته، حال، آینده

سی‌ام‌وسی و یکم اردیبهشت ماه ۱۳۹۴

انتظار پاداش از سوی دیگر نه تنها به شکل‌گیری جامعه‌ی مدنی نمی‌انجامد بلکه دولت‌گرایی و تمرکز آن در انحصار گروه خاص پیامد آن است (قاسمی، ۱۱۲).

بافت اخلاقی تحزب‌گریز

متأسفانه نه احزاب در جهان سوم به دلیل ضعف جامعه‌ی مدنی و مشکلات اقتصادی و فرهنگی با ناکارآمدی فراوان مواجه هستند (کاظمی، ۱۳۸۶: ۲۵). عزت‌الله سبحانی می‌گوید: به هر صورت از موانع عمده‌ی عدم تشکل احزاب یکی قطعاً قدرت سیاسی است ولی غیر از قدرت سیاسی یک نوع ساخت یا بافت اخلاقی، اجتماعی و تاریخی، ملت ایران هم هست که مانع بوده است. شاید بتوانیم این مشکل را نسبت به هم به این که ما در زمینه‌ی اقتصادی و اجتماعی، یک جامعه‌ی پیشرفته و جامعه‌ی صنعتی نیستیم چون جامعه‌ی صنعتی خصوصیت‌هایی دارد که جامعه را به طرف نظم و سامان‌یافتگی می‌کشاند. صنعت اقتصاد در جامعه هر چقدر بیشتر رشد کند جامعه را به طرف نظم و ارتباط و کارهای جمعی و تعاونی می‌کشاند. شاید اگر ما هم یک کشور صنعتی می‌شدیم ممکن بود «اخلاق دیرینه» اجتماعی‌مان در مورد احزاب زیاد مؤثر واقع نمی‌شد، ولی ما چون در زمینه‌ی اقتصاد هم رشد نکردیم و هنوز ساختار اقتصادی ما ساختار کاسبی - تجارتي است در تحزب هم اثر منفی گذاشته است. در ساختار کاسبی - تجارتي افراد در کار هستند نه گروه و سازمان، در حالی که در ساختار صنعتی تشکیلات و سازمان کار می‌کند چون از این طرف مطابق با دنیای امروز رشد نکردیم جامعه به سمت صنعتی شدن نرفت، احزاب هم نتوانستند ریشه پیدا کنند روحیه‌ی همکاری و رقابت، دو عامل تعیین‌کننده در شکل‌گیری واقعیت حزب سیاسی است نه همکاری و نه رقابت، هیچکدام به تنهایی نمی‌توانند سازنده و کافی باشد. همکاری را با دنباله‌روی و رقابت را با دشمنی نباید اشتباه گرفت. در حالی که همکاری و رقابت دو عامل مثبتند، دنباله‌روی و دشمنی، دو عامل منفی و مانع هستند. روحیه‌ی رقابت با احزاب دیگر، باعث رشد همکاری درون حزبی می‌شود تجربه‌ی تحزب در ایران نشان می‌دهد که فرهنگ حاکم در ایران دوره‌ی اول تحزب، نه رقابت و همکاری، بلکه انحصارطلبی، دشمنی، تلاش برای سلطه‌یابی مطلق بر دیگران و سیاست حذف بوده است. بر عکس روحیه‌ی ائتلافی و سهیم کردن دیگران در قدرت، بسیار ناچیز بود. این روحیه، عامل مخربی در ناپایداری احزاب بوده است (سالمی، ۱۳۸۶: ۴۹).

ائتلاف حزبی و قدرت مشارکتی، ضرورت پرورش روحیه‌ی سالم در همکاری و رقابت است. فرهنگ سیاسی ایران کمتر با این مفاهیم و محتوا همسویی داشته است. همانگونه که حاکمیت طالب انحصار قدرت است و هیچ نقد و مخالفتی را تحمل نمی‌کند، در طیف اپوزیسیون معترض نیز روحیه‌ی مشابهی وجود دارد آن‌ها به دلیل همین روحیه انحصار طلبی و غیر ائتلافی و دشمنی، پیش از آن که توفیقی به دست آورند بر سر تسخیر

پیشرفت ایران؛ گذشته، حال، آینده

سی‌ام‌وسی و یکم اردیبهشت ماه ۱۳۹۴

انحصاری آن با هم به جدال می‌پردازند و می‌کوشند رقبا را از صحنه دور کنند این روحیه چه در طیف حاکمیت و چه در طیف مخالفان، حتی برای منافع خود، خصلتی تخریبی دارد نه سازندگی (همان، ۴۹ و ۵۰).

دولت رانتیر و نفت

هر دولتی که قسمت عمده در آمد خود را از منابع خارجی و به شکل رانت دریافت کند دولت رانتیر نامیده می‌شود. به عبارت دیگر، دولتی رانتیر است که به دلائل خاصی از فروش کالاها و خدمات با قیمت‌هایی بسیار بالاتر از هزینه‌ی تولید آن‌ها درآمد مستقیمی دارد. در ادبیات مربوط به دولت رانتیر، معمولاً چنین دولتی را دارای شیوه‌ی خاصی از سیاست و حکومت می‌دانند. این شیوه‌ی خاص سیاست و حکومت که ما آن را رانتیرسم می‌نامیم دارای دو مشخصه عمده است: نخست این‌که رانت در کنترل نخبگان حاکم است و دوم این‌که نخبگان حاکم از این رانت برای جلب همکاری و کنترل جامعه استفاده می‌نمایند تا در نتیجه ثبات سیاسی دولت را حفظ کنند. تاثیر عمده‌ی کسب مقادیر عظیم رانت بر دولت زمانی قابل رویت است که دولت دریافت‌کننده‌ی مستقیم و تنها دریافت‌کننده‌ی رانت باشد. الگوی رانتیرسم زمانی تحقق کامل دارد که رانت صرفاً تحت کنترل نخبگان حاکم باشد نخبگانی که بر اریکه قدرت تکیه زده و از قدرت انحصاری در تصمیم‌گیری برای هزینه کردن آن برخوردار باشد (حاجی یوسفی، ۱۳۷۶: ۱۵۳). رانتی که دولت رانتیر دریافت می‌کند دولت را قادر می‌سازد تا از آن برای کسب مشروعیت خود استفاده نماید برای این منظور دولت رانتیر می‌تواند با مصرف رانت در جهت بالا بردن رفاه مردم و جلب همکاری نخبگان و گروه‌های غیر حاکم در جامعه عمل نماید. جلب همکاری نخبگان و گروه‌های غیر حاکم که توسط دولت رانتیر اغلب شکل پاتریمونیالیستی یا نو پاتریمونیالیستی به خود می‌گیرد. به عبارت دیگر، ارتباطات خانوادگی و فامیلی آشکار اساس کار قرار می‌گیرد و افراد مورد نظر دولت رانتیر مورد حمایت واقع می‌شوند (همان). از جمله ویژگی‌های مهم دولت ایران، چه قبل و چه پس از انقلاب اسلامی عبارت از این هست که بیشترین منابع درآمدی دولت بدون واسطه‌ی اقتصاد داخلی، از فروش نفت در بازارهای بین‌المللی بدست می‌آید. مسئله اصلی برای این نوع دولت-ها همانا نحوه توزیع ثروت ناشی از درآمدهای نفتی و نه نحوه‌ی استخراج منابع از جامعه می‌باشد و به همین خاطر این دولت‌ها به عنوان دولت‌های توزیعی یا رانتیر نامیده شدند. شهروندان به خاطر بهره‌برداری از خدمات گسترده دولت رانتیر در بخش‌های مختلف آموزشی، بهداشت، مسکن، کالاهای مصرفی لازم نیست مالیات بپردازد بلکه در ازای استفاده از این امتیازات باید نسبت به رهبران سیاسی خود وفادار باشند و از تصمیمات آنها تبعیت نمایند. تمرکز قدرت و ثروت در دست دولت موجب آن شده است که آزادی عمل گروه‌های مختلف جامعه‌ی مدنی تحت‌الشعاع قدرت و ثروت دولت قرار گیرد این خصوصیت سبب هم‌نوایی احزاب سیاسی با سیاست‌های متخذه‌ی دولت در حوزه‌های مختلف سیاسی و اقتصادی و یا انزوای سیاسی و اقتصادی در صورت

پیشرفت ایران؛ گذشته، حال، آینده

سی‌ام و سی و یکم اردیبهشت ماه ۱۳۹۴

اتخاذ سیاست‌های مستقل و نقادانه می‌گردد. احزاب سیاسی فعال پس از انقلاب اسلامی نیز احزابی بودند که هم از لحاظ سیاسی و هم از نظر منابع مالی، بیشترین وابستگی را به شخصیت‌های حکومتی و دولت به عنوان قوی‌ترین نهاد سیاسی، داشته‌اند و با عنایت به رابطه معکوس بین اقتدار دولت و آزادی احزاب بیشتر در جهت تقویت اقتدار دولت و حل معضلات دولت گام برداشته‌اند و از انجام کارکرد اصلی خود، یعنی تدوین برنامه‌ها، سیاست‌ها و خط مشی‌ها ناتوان بوده‌اند (هرسیچ؛ ۱۳۸۸: ۱۷).

تمرکز قدرت و ثروت در دست دولت به نوعی دیگر نیز در کاهش فعالیت‌های حزبی مؤثر بوده است زیرا، موجب آن گردید که در برخی مقاطع مخالفت‌های برخی نهادهای جامعه‌ی مدنی با برخی افراد و سیاست‌ها به عنوان مخالفت با نظام تلقی شود (همان، ۱۷ و ۱۸). دست‌کم این‌که نوعی ساختار سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی خاص بیشتر مساعد پیدایش و مشارکت رقابت سیاسی است. اما در اغلب جوامع نفت خیز خاورمیانه و از جمله ایران چنین ساختار مساعدی برای توسعه‌ی سیاسی موجود نیست. چراکه، در این قبیل کشورها، تمرکز و اتکای انحصاری دولت تحصیلدار بر درآمدهای نفت و ضدیت ذاتی آن با کثرت‌گرایی و جامعه‌ی مدنی، عملاً زمینه را برای استقرار نظام بسته‌ی سیاسی فراهم می‌کند و نظام سیاسی بسیار از لوازم دموکراسی و تجلی اراده‌ی مردم را از دست می‌دهد و میزان مشارکت و رقابت سیاسی در عرصه‌ی فعالیت حزبی، انتخاباتی و پارلمانی به پایین‌ترین سطح ممکن تنزل می‌یابد و همین وضعیت نهایتاً به بحران مشارکت و متعاقب آن نابه-سامانی و ناستواری سیاسی می‌انجامد (عبداللهی، ۱۳۸۸: ۳۵).

نتیجه‌گیری

آنچه جوامع را از یکدیگر متمایز می‌کند، تحوّل مربوط به ساختار قدرت سیاسی و چگونگی اعمال حاکمیت در جامعه است. در برخی جوامع، ساختار اقتدار سیاسی دولت محدود و معین شده است، افراد از استقلال رأی در عمل و در تمامی زمینه‌ها برخوردارند. وجود گروه‌های قدرت و نهادهای سیاسی مانند پارلمان، احزاب و انجمن‌ها، اصناف و گروه‌های فشار در جهت تمرکززدایی قدرت مطرح هستند و این مسئله موجب می‌شود تا تمایز دولت و جامعه‌ی مدنی به عنوان دو طرف ذی‌نفع از قدرت به وجود آید و جامعه‌ی مدنی نهادینه شده و توسعه یابد و راه تعامل آن دو هموار گردد (مهاجر، ۵۴).

جامعه‌ی مدنی حوزه‌ی مستقل و نیمه سازمان‌یافته‌ای است حایل بین حوزه دولت و حوزه فرد و خانواده که با هدفی مشخص در بستر جامعه شکل می‌گیرد و اتحادیه‌های حرفه‌ای، تعاونی‌های صنفی، سازمان‌های مذهبی، انجمن‌های مردمی، گروه‌های اجتماعی گروه‌های تولید، بنیادها، موسسات خیریه، انجمن‌های هنری، علمی، فرهنگی و غیره را شامل می‌شود. بدیهی است وقتی سازمان جامعه‌ی مدنی، تحت شرایط خاص سیاسی و اجتماعی به لحاظ کمی و کیفی در جامعه دچار ضعف، انفعال و نابسامانی می‌شوند و اجازه گسترش فعالیت

پیشرفت ایران؛ گذشته، حال، آینده

سی ام وی وی کم اردیبهشت ماه ۱۳۹۴

خود در قالب شعبات جدید در نقاط دیگر را نمی‌یابند و حتی امکان ادامه فعالیت برای سازمان‌های جدید از طریق مراجع قانونی ذیربط صادر نمی‌گردد، همه این‌ها به منزله‌ی ضعف بنیه‌ی جامعه‌ی مدنی، به طور کلی است (عبداللهی، ۱۳۸۸، ۳۹-۴۰).

احزاب در ایران، بر خلاف آنچه که در سایر جوامع به ویژه جوامع اروپایی به چشم می‌خورد، در بستر تکوینی تاریخی خود پا نگرفته‌اند. در غرب احزاب سیاسی در واقع حاصل و برآیند روند تکامل مبارزات صنفی - سیاسی هستند که بعضاً پیشینه‌ی این مبارزات به چند سده می‌رسد. به عبارت دیگر، ابتدا نهادها، گروه‌ها، انجمن‌ها و مجامع صنفی در اشکال و حوزه‌های مختلف اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و اجتماعی، اتحادیه‌های صنفی، اتحادیه‌های کارگری و نظایر آن برای خواسته‌ها و تقاضاها و تأمین و احقاق حقوق صنفی نهادی و اتحادیه‌ای تشکیل گشتند و در این راه فرآیند مبارزات متعددی را پشت سر گذاشتند و در نهایت از دل همین مجامع و نهادهای صنفی اتحادیه‌های کارگری و ... بود که احزاب سیاسی مختلف سربرآوردند. نکته‌ی حائز اهمیت و شایان توجه دیگر این است که در این جوامع این احزاب بودند که پس از مبارزات انتخابی و کسب اکثریت آرای مردم و به دست گرفتن قدرت، دولت را تشکیل می‌دادند به عبارت دیگر، در این کشورها احزاب سازنده موجد دولت‌ها هستند نه آن‌که دولت‌ها احزاب را به وجود آورده باشند (نوذری، ۱۳۸۱: ۲۷). لیکن، متأسفانه ظهور احزاب در ایران به هیچ وجه تابع این قاعده نبوده و نیست یعنی احزاب سیاسی‌ای که طی سده‌ی اخیر به ویژه پس از مشروطیت به این طرف در ایران سر برآوردند، روند تکاملی طبیعی نهادین خود را طی نکردند، یعنی حاصل مبارزات صنفی - سیاسی تاریخی خاص نبودند بلکه یا در پی وقوع تحولات اجتماعی سریع، انقلاب‌ها، کودتاها، تغییر دولت‌ها و پیدایش دوران فترت سیاسی و نظایر آن سر برآوردند یا به واسطه‌ی برخی سیاست‌های خاص دیکته شده از سوی نظام‌های سیاسی حاکم دولت‌های وقت و یا بر اساس آموزه‌ها و سیاست‌های فرامرزی (مورد احزاب ایدئولوژیک) ایجاد شدند (همان، ۲۸).

یکی از راهکارهای اساسی در توسعه‌ی جامعه‌ی مدنی، خروج از تمرکزگرایی و یگه‌گرایی (مونوسم) و ترویج تنوع و تکثر کمی و کیفی احزاب جمعیت‌ها، انجمن‌ها، اتحادیه‌ها، کمیته‌ها، تنوع آراء و عقاید در جهت مصالح جامعه است. در چنین جامعه‌ای، قدرت در سراسر جامعه پراکنده می‌شود و مرکز تصمیم‌گیری نهایی و انحصاری قدرتمند وجود ندارد و همزیستی مسالمت‌آمیز معتقدان و صاحب‌نظران اندیشه و آراء و هواداران متعدد در کنار هم امکان‌پذیر می‌شود و دولت محصول این فرایند است که بطور مداوم با آن در تعادل می‌باشد و همه گروه‌ها نسبت به دولت وفادار هستند و دولت هم برای تضمین آزادی و عدالت صرفاً وظیفه‌ی گفتگو با این گروه‌ها را دارد و گروه‌های تشکیل دهنده‌ی دولت از طریق مراوده و گفتگو با یکدیگر ارتباط دارند نه از طریق دولت. آن‌چه قابل توجه است این‌که، وفاداری افراد به گروه‌هایی است که هویت دینی، صنفی و

پیشرفت ایران؛ گذشته، حال، آینده

سی‌ام‌وسی و یکم اردیبهشت ماه ۱۳۹۴

قومیتشان به آن‌ها وابسته است، وفاداری به دولت با وساطت این گروه‌هاست. از طرف دیگر، حکومت خودکامه که دوامی به بلندای تاریخ دارد به کمک رانت ناشی از نفت توانسته گروه‌های نخبه و بعضاً مخالف با حکومت را با هدف کسب منافع ناشی از رانت به همراهان دائمی خود تبدیل سازد. نقص دیگری که می‌توان به آن اشاره کرد، اخلاق و یا بهتر است بگوییم شخصیت اساسی ایرانیان در خصوص همکاری و مشارکت جمعی است به نحوی که، در بزنگاه‌های تاریخی که مجال و فرصتی برای ایجاد حزب نیرومند در این مرز و بوم ایجاد گردیده است همواره هدف بنیادین حذف و سرکوب دیگری و نه مشارکت در جهت هم‌افزایی و کنترل و بازخواست دولت بوده است و همین منجر به بهره‌ی بی‌نهایت حکومت‌های مرکزی در جهت تمرکزگرایی هر چه بیشتر قدرت و از سوی دیگر سرکوب گروه‌های اجتماعی تضییف شده، شده است.

منابع:

- اخوان کاظمی، بهرام (۱۳۸۶). بررسی تعاملات فرهنگی سیاسی و تحزب در ایران، پژوهشنامه علوم سیاسی، شماره ۸، صص ۷ تا ۳۲.
- ترابی، یوسف (۱۳۸۱). درآمدی بر خاستگاه و فرآید تکوین احزاب سیاسی در ایران معاصر، مجله دانش انتظامی، شماره ۴، صص ۷۶ تا ۹۳.
- حاجی یوسفی، امیرمحمد (۱۳۷۶). رانت، دولت رانتیر و رانتیریسیم، یک بررسی مفهومی، مجله سیاسی اقتصادی، شماره ۱۲۵-۱۲۶، صص ۲۱۹ تا ۲۲۸.
- دوورژهف موریس (۱۳۶۹). جامعه شناسی سیاسی، ترجمه ابوالفضل قاضی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران،
- سالمی قمصری، مرتضی (۱۳۸۶). موانع فرهنگی تحزب در ایران، فصلنامه علوم اجتماعی (دانشگاه علامه طباطبایی)، شماره ۳۷، صص ۳۹ تا ۷۲.
- ضابط‌پور، غلامرضا (۱۳۸۰). ناکارآمدی احزاب سیاسی در ایران معاصر، (مطالعه موردی حزب توده و حزب آزاده ملی)، مجله‌ی علوم سیاسی، دانشگاه باقرالعلوم، شماره ۱۶، صص ۲۱۹ تا ۲۲۸.
- عبداللهی، محمد، راد، فیروز (۱۳۸۸). بررسی روند تحول و موانع ساختاری توسعه سیاسی در ایران (۱۳۰۴-۱۳۸۲)، مجله جامعه شناسی ایران، دوره دهم، شماره ۱، صص ۲۹ تا ۶۳.
- فاضلی، اشرف السادات، شبکللی، علی عنایت، نجف زاده، مهدی (۱۳۸۸). بررسی نگرش مردم نسبت به احزاب سیاسی در ایران، فصلنامه پژوهش‌های ارتباطی، شماره ۵۷، ۱۳۵ تا ۱۵۶.
- فیرحی، داود، جامعه مدنی و جمهوری اسلامی ایران، کتاب نقد، سال سوم، شماره نه و ده
- کاتوزیان، محمدعلی همایون (۱۳۷۷). نه مقاله در جامعه شناسی ایران با مطالعه موردی در جامعه شناسی تاریخ ایران، نفت و توسعه اقتصادی، ترجمه علیرضا طیب، تهران، نشر مرکز،

چهارمین کنفرانس الگویی اسلامی ایرانی پیشرفت

پیشرفت ایران؛ گذشته، حال، آینده

سی ام وی وی کیوم اردیبهشت ماه ۱۳۹۴

- کاتوزیان، محمدعلی همایون (۱۳۸۰). تضاد دولت و ملت نظریه تاریخ و سیاست در ایران، ترجمه علیرضا طیب، تهران، نشر نی
- مدیرشانه‌چی، محسن (۱۳۷۵). احزاب سیاسی ایران با مطالعه موردی نیروی سوم و جامعه سوسیالیست‌ها، تهران، موسسه خدمات فرهنگی رسا.
- نوذری، حسینعلی (۱۳۸۱). احزاب سیاسی و نظام‌های حزبی، تهران، نشر گستره
- هاشمی، سید محمد (۱۳۷۷). جامعه مدنی و نظام سیاسی، مجله تحقیقات حقوقی، شماره ۲۳-۲۴، صص ۵۳ تا ۱۴۶.
- هرسیج، حسین، حسینی، سیده مطهره (۱۳۸۸). شکل‌گیری جریان سیاسی چپ در دهه‌ی اول پس از انقلاب، فصلنامه سیاست، دوره‌ی ۳۹، شماره‌ی ۳
- یارمحمدی، قاسم (۱۳۸۹). رابطه دولت و جامعه مدنی در ایران از منظر جامعه‌شناختی تاریخی، مجله علوم اجتماعی دانشگاه ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد، شماره‌ی ۲